

اکبر کاراته و چشم آبی

داستان طنز نوجوانان

محسن صالحی حاجی آبادی

مؤسسه فرهنگی مطاف عشق

(وابسته به مؤسسه روایت سیره شهدا)

سرشناسه: صالحی حاجی آبادی، محسن، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام پدیدآور: اکبر کاراته و چشم آبی: داستان طنز نوجوانان / محسن صالحی حاجی آبادی؛
مؤسسه فرهنگی مطاف عشق (وابسته به مؤسسه روایت سیره شهدا).

مشخصات نشر: قم: مؤسسه روایت سیره شهدا، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص، مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۹۸-۰۱-۱

رعیت فهرست نویسی: فیبا

عنوان دیگر: داستان طنز نوجوانان.

موضوع: داستان‌های کهن فارسی - قرن ۱۴

موضوع: ادب ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - داستان

شناسه افزوده: مؤسسه فرهنگی مطاف عشق

رده بندی کنگره: ۱۳۰۳ / ۲ / ۷۸ / الف / PIR8131 رده بندی دیویی: ۸۵۳/۴۲ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۰۸۸۸

مؤسسه فرهنگی مطاف عشق
(وابسته به مؤسسه روایت سیره شهدا)

عنوان: اکبر کاراته و چشم آبی

نویسنده: محسن صالحی حاجی آبادی

ناشر: روایت سیره شهدا

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۹۸-۰۱-۱

حق هر گونه چاپ و بهره برداری برای «مؤسسه فرهنگی مطاف عشق» محفوظ می‌باشد.

آدرس: قم، خیابان سمیه، کوچه ۳۳، پلاک ۱۳

۰۶۴۱۱ ۷۵۰ ۹۱۲ / ۷۳ ۹۳ ۸۲ - ۲۷ / ۰۲۵ / پیامک: ۳۰۰۰۳۲۹۶

www.mataf.ir

پست الکترونیک نویسنده: mohsen.salehi.ha@gmail.com

همراه نویسنده: ۰۹۱۲۷۵۱۳۱۲۵

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۷
می خاهم بروم یه جایی	۹
بچاشما با اسمی برند	۱۳
برو بچه	۱۶
بقچه‌ی لباس	۲۳
سنگ‌سازان بی ستر	۲۸
چشم آبی	۳۱
مثل مُرده‌ها	۳۴
آقای شهبازی	۳۹
پسره‌ی خُل	۴۲
جنگ جهانی سوم	۴۵
غلامعلی مرا زد	۴۹
بهترین بنا	۵۲
لودر اکبر	۵۷
دوربین بهنام	۶۱
خوابی خوش	۶۸
مستولان یخ کرده	۷۱
ترنم باران	۷۵
ناقلا مبارک مبارک	۷۹

۸۵	کاشکی باز هم بیایند
۸۹	بچه‌های خواب آلود
۹۵	مشق شب
۱۰۱	روز خداحافظی
۱۰۵	اگر، مهربان بودیم رفتیم
۱۰۷	نا ترون راهی نیست
۱۱۲	ماشین در طبقه
۱۲۰	دهاتی‌ها!
۱۲۵	مرغ از قفس پرید
۱۲۹	شبی به یاد ماندنی
۱۳۳	فوق ابتدایی

مقدمه

ماییم و یک دنیا خاطره؛ یک دنیا حرف و سخن؛ یک دنیا ناگفته از مردانی که خونشان سیاهی مذلت را شست و زلالی نگاه مهربان و آسمان‌شان، خدایی بودن، خدایی زیستن و سوختن و ساختن در راه او را به ما آموخت.

آنچه در پیش رو دارید، برشی از خاطرات دوران آموزشی سنگرسازان بی سنگر است؛ قصه‌ی همه آنانی که دفترهای دیگر، حماسه و معنویت‌شان، مردانگی و شهادت‌شان را به رشته تحریر درآورده. اینجا داستان مهربانی‌ها، شفایشان را می‌نویسیم و از اخلاق نیکو و طنزشان، از سرخی خونشان و سبزی حماسه‌شان می‌سراییم. رازهای نهفته‌ی تبسم و مرام و مساک و ناب و الهی و سیره پر عمق و تو در تویشان را فاش می‌کنیم.

نمی‌گوییم و نمی‌نویسیم تا بخندید. می‌سراییم تا بدانید آنچه در هشت سال دفاع مقدس گذشت، قصه‌ی خون و خونریزی، تعصب‌های خشک و توخالی و اخم‌های تند و خشن نبود. راز قصه‌ی گل بود و پروانه، تبسم و لبخند، مرام رویشان بود و نماز شب و اشک، مسلک روح آسمانی‌شان.

چه بچه های با حالی بودند! چه روزهای باصفایی و چه شبهای
آسمانی و قشنگی؛ سرزمینی در یک قدمی بهشت و دل‌هایی در
جنب و جوش بهشتی شدن.

آنها نه روستایی بودند و نه شهری. نه سنگ روستایی بودن را به
سینه می‌زدند و نه مغرور از شهرنشینی خود می‌شدند؛ از سرزمین
ملائک آمده بودند و برای چند روزی مهمان این کره‌ی خاکی بودند.
آمده بودند تا بلنگری به دل‌های زنگ خورده و غافل ما بزنند. ما
خاک‌نشینان هر سه جا بمانده؛ ما غافلان مغرور و متکبر.

آمدند و رفتند. چه مصوبانه و مظلومانه. و آنچه برای ما به
یادگار گذاشتند چند برگ از خاطراتشان بود. خاطراتی که گوشه‌ای
ناچیز از آن را در چند دفتر برای تقدیم به شما خوبان آورده‌ایم.

محسن صالحی حاجی آبادی